

زندانهایی از جنس زنان : از اوین تا قرچک ورامین

آزاده دواچی

مدرسه فمینیستی : چند برداشت از روایت های به هم پیوسته ی زنان زندانی ، روایت هایی که تکرار هر کدامشان دل هر انسانی را به درد می آورد. روایت هایی که شاید تکراری به نظر برسند ، اما برای اینکه فراموش نشوند، باید دوباره تکرار شوند ، دوباره و دوباره ها...

روایت اول: از زندان

وضعیت زنان زندانی هر روز نگران کننده تر از روز قبل می شود . بعد از انتخابات ریاست جمهوری دو سال گذشته و در طول این دو سال ، احکام حبس ، شرایط نامعلوم زندانیان زن سیاسی و همینطور نوع و روش برخورد مقامات امنیتی و قضایی با آنها مرتباً از جانب فعالان حقوق بشر و فعالان حقوق زنان نقد شده است . چهره های سرشناس جنبش زنان که از طیف های مختلف زنان ، دانشجویی ، روزنامه نگار و در زمینه های مختلف فرهنگی سیاسی و اجتماعی بوده اند یا در بازداشت هستند و یا در انتظار صدور حکم به سر می برند . در طول این مدت، خانواده های آنان تحت فشار قرار گرفته اند . آنها همچون دیگر زندانیان سیاسی برای به دست آوردن حداقل خواسته های خود چندین بار دست به اعتصاب غذا زده اند تا بلکه صدایشان را در اعتراض به شرایط ناگوار خود به گوش همگان برسانند . علاوه بر این ، تحمل حبس های طولانی ، تحمل بازداشت های انفرادی به مدت چندین ماه و

یا انتقال به بند متادون از دیگر روایت های دردناک این زنان است ، زنانی که هنوز نشکسته اند تا راوی حکایت هایشان باشد .

روایت دوم : احکام ناعادلانه

یکی دیگر از شرایط سخت این زنان ، تحمل احکام ناعادلانه است که سرنوشت زندگی فردی و خانوادگی بسیاری از آن ها را تحت تأثیر قرار داده است . سرنوشت بسیاری از آنان هنوز مشخص نیست، بسیاری از آنان همچون نسرین ستوده بعد از ماهها بازداشت بدون مرخصی در شرایط نامعلومی به سر می برند . احکام صادر شده یکی پس از دیگری ، آنان را روانه ی زندان کرد و نه تنها تلاشی برای بهبود وضعیت آن ها و احکام صادره نشد، بلکه صدور این احکام با شدت بیشتری دنبال شد تا صدای هرمنتقد و معترضی خاموش شود. بسیاری دیگر همچون بهاره هدایت ؛ نسرین ستوده ، شبیم مدد زاده ، عالیه اقدام دوست و دیگرانی همچون شیوا نظر آهاری ، محبوبه کرمی با صدور حکم های سنگین مواجه شده اند . با صدور این احکام سنگین، اعتراض گروه های مختلف زنان و حقوق بشر به این شرایط ، تاثیری در تصمیم مقامات قضایی نداشت و پیگیری وضعیت این زندانیان از سوی سازمان های مربوطه ی دولتی و قضایی نه تنها دنبال نشده است ، بلکه تماماً نادیده گرفته می شود.

روایت سوم : اوین

اما در اوین چه گذشت براین زنان زندانی . روایت این روزهای سخت را از زبان آن ها چگونه باید نوشت . چگونه باید درد فراغ مادر از فرزندش را به تصویر کشید و یا صبوری های زنی که چیز زیادی از زندگی مشترکش نگذشته بود و یا دخترانی که آن طرف تر دل مادران و پدران سالخورده شان از اضطراب هر چه بیشتر می تپید. در همین اوین بود که بسیاری ممنوع الملاقات شدند و هنوز هستند و بسیاری دیگر در شرایط سخت بیماری و شرایط حاد جسمی و روحی به سر می برند . بسیاری از این شرایط در اوین، موجب شده است که این زنان به بیماری هایی روحی و جسمی مبتلا کردند که درمان آن فرصت زیادی می طلبد، ضربات جبران ناپذیری که شاید به ذهن خیلی ها نرسد. در فصل سرما به علت عدم نبود امکانات بسیاری از خانواده های این زندانیان نگران فرزندان ، همسران و یا مادرانشان بوده اند ، در گرما هم نگران بحرانی شدن وضعیت جسمانی شان که هر لحظه بریدتر شدن شرایط حادثشان می افزاید . هر نوع اعتراضی از جانب این فعالان نتیجه اش تحمل حبس انفرادی و یا افزودن حکم حبس بود . به طوری که بهاره هدایت و مهدیه گلرو دوباره محاکمه می شوند . شرایط سخت ملاقات در اوین بسیاری از خانواده های نگران را به جلو درهای اوین رساند اما چه کسی بود که درد نگاه های مضطرب آن ها را زیر سایه های سرد و سیاه اوین دریابد . در طول این مدت علاوه بر تحمل شرایط سخت از دادن امکاناتی چون ملاقات حضوری گاه و بیگاه محروم می شدند . تحمل دیوارهای سیاه و سرد و رویای نگرستن به فضای خارج از اوین تنها با امید دیدار خانواده هایشان میسر می شد، اما در اوین مرخصی چندان معنایی ندارد . در اوین تفاوتی نمی کند چه کسی باشی؛ مادر باشی ، همسر باشی و یا دختر باشی و هرچه بوده اند این زنان تحمل دیوارهای سخت را این زنان به جان خریده اند و تنها به رویایشان و به باورهایشان فکر می کنند .

روایت چهارم : تبعید

زندانی بودن تنها بخشی از اتفاقاتی است که در مورد زندانیان زن در طول این مدت افتاده است، اما بدترین اتفاق که از قضا تعدادی از زنان زندانی سیاسی مجبور به تحملش شده اند، تبعید است . تبعید آن هم به دلیل نامعلوم ، به جایی که شرایطش و شنیدن آنچه که بر زندانیان می رود؛ دل هر انسانی را به درد می آورد. کسانی همچون شبم مدد زاده که چندین سال است در این شرایط سخت زندگی می کنند و البته که هنوز دیوارهای بلند تبعید نتوانسته است اراده ی این زندانیان را بشکند و هنوز از دل زندان ها نامه های دردناکشان بیرون می آید، و اشک را بر صورت هر انسان با وجدانی جاری می سازد. در تبعید است که خانواده های این زندانیان مجبورند برای ملاقات عزیزانشان مسافت زیادی را طی کنند و ظاهرا این تنها باری است که مقام های مسئول بین آن ها و دیگر زندانیان سیاسی تبعیض جنسیتی قائل نشده اند ، و این زنان همچون دیگر زندانیان سیاسی تبعید و همه ی رنجایش را به جان خریده اند و دوش به دوش مردان زندانی این شرایط را تحمل کرده اند و کسی نیست که اشک هایشان را ببیند که چه معصومانه در شب های سرد تبعید فرو می ریزد و آن ها هنوز مقاومت و تبعید درد بزرگی است و برای همه ی آنها و دل آنهاهی که مسنولند ، باز هم به درد نیامد.

روایت پنجم : آن طرف حصار

و اما در این شرایط سخت چشم زنان زندانی به خارج از دیوارهای سرد زندان دوخته شده است. نامه های آن ها می آید و می رود . رنجنامه های آن ها دست به دست می شود . روایت هایشان از انفرادی ، از عدم ملاقات ، از تلاششان برای امیدوار بودن در تبعید و زندان از اینکه در آنجا هم می کوشند تا فراموش نکنند هدفشان از تحمل این روزهای سخت چه بوده است ، از نامه هایشان به فرزندانشان ، به همسرشان و به مردم . و بعد در اینجا، یعنی بیرون ، کمپین های مختلف برای آزادی آنها، برای تولد و برای رهایی شان شروع می شود . جایزه هایی که به پاس صبوری و

تلاششان به آنها تقدیم می شود و آنها از شنیدن این خبرها خوشحال می شوند و تحمل روزهایی که بر دیوارهای سیاه زندان ها علامت گذاشته بودند، آسان می شود و تحمل دوری ها و غربت ها، سختی ها و مشقت ها آسان می شود. و در این جا؛ یعنی بیرون؛ تنها نیستند. اما انگار کسی نیست که صدای این اعتراضات را بشنود، کسی نیست که دلش به حال مادرانی به رحم بیاید که از دیدار فرزندان محروم شده اند. دلشان برای این زنان به رحم بیاید که از دیدار خانواده هایشان محرومند تا از احکام ناعادلانه چشم پوشی کند. صدای اعتراض ها تنها محدود به کمپین ها نشده است، مبارزه برای آزادی و زنده نگه داشتن نام صدها زندانی سیاسی زن که هر کدام از آن ها نقش مهمی در مبارزات و فعالیتهای سیاسی و مدنی زنان داشته اند، خاموش نشده است و ادامه دارد. مبارزه برای آزادی آنها و این تنها صدای امید بخشی است که به آن سوی دیوارهای بلند به گوش این زنان می رسد.

روایت پایانی، تلخ ترین روایت: قرچک و رامین

روایت آخر سخت ترین اتفاقی است که از آن گفتن، کار ساده ای نیست. روایت این پرده سخت و دردناک است، همچون که شنیدنش. این بار زنان زندانی نه در جایی که زندان می توان نام نهاد، بلکه جایی که شباهتی به زندان ندارد و قبلا سوله ی مرغاری بوده است، باید طاقت بیاورند. زنانی که پیش از این صبور و مقاوم بوده اند، حال دیگر نمی توانند دوام بیاورند. این بار باید روایت ها را از زبان آن هایی بشنویم که هر روز بیشتر از روز قبل این روزهای سخت را تحمل کرده اند و این بار گفته اند که از اینجا زنده باز نمی گردند. ۱ و گفته اند که توان استقامت در جایی که نه برای نگهداری انسان، بلکه برای هیچ موجود دیگری مناسب نیست، طاقت بیاورند. نامه ی تکان دهنده ی جمعی از زندانیان سیاسی این زنان، دل هر انسان با وجدانی را به درد می آورد و خواب را از چشمان هر کسی می رباید. آنها در نامه ی تکان دهنده ی خود خطاب به مردم ایران، آیات و مراجع عظام تقلید، مقامات مسنول جمهوری اسلامی و مجامع حقوق بشری در سراسر دنیا به تشریح تنبیهات بسیار شدید و برخوردهای به گفته آنها «دور از شأن و مقام و منزلت انسان» پرداخته و نوشته اند: «از خود می پرسیم در کجای دنیا نتیجه درگیری بر سر آب جوش و تنبیه متعاقب آن شکستن ناخن های دستان یک زندانی باشد؟ در کجای دنیا عده ای مرد باتوم به دست را به بند نگهداری زنان زندانی به قصد ضرب و شتم می فرستند؟

این تنها مورد تکان دهنده از این نامه نیست بلکه در جای دیگر به توصیف وضعیت زندان ها می پردازند: " که این زندان شامل هفت سوله است و هر سوله شامل تخت هایی با ظرفیت چند ۱۰ نفر، ولی در هر کدام از سوله ها بیش از ۲۰۰ زندانی نگهداری می شوند. هیچ سیستمی برای تهویه هوا وجود ندارد و وضعیت بهداشتی اسفبار بوده و بوی فاضلاب و گازهای ناشی از آن ناراحتی تنفسی برای بسیاری از زندانیان به وجود آورده است." وبعد در آخر می پرسند این نتیجه رافت اسلامی و حقوق بشری است که قولش را داده بودند؟ در این میان پدر شبنم مدد زاده و همینطور مادر فریبا کمال آبادی در تماس با دخترانشان در این زندان از وضعیت اسف بار آن ها سخن گفته اند. از سوی دیگر همسر نسرين ستوده، رضا خندان، در مصاحبه ای می گوید که احتمال دارد نسرين ستوده را هم به این زندان منتقل کرده باشند. او هم مثل خیل دیگری از خانواده های زندانیان سیاسی نگران سرنوشت همسر و مادر فرزندان خویش است. چند مادر همانند او هم اکنون در این زندان هستند و یا قرار است به این زندان منتقل شوند؟ آیا آن ها وقتی که به خانه هایشان بازگردند بعد از تحمل این همه فشار و روزهای سخت و شرایط نامساعد غیر انسانی می توانند بر همه ی این مشقت ها غلبه کنند و به زندگی عادی خود باز گردند؟ چگونه می توانند بعد از این ضرب و شتم ها و رفتارهای غیر انسانی که در نامه ی خود زندانیان به آن اشاره شده بود، به زندگی عادی در کنار خانواده هایشان برگردند، بدون آنکه مبتلا به امراض جسمی و عفونت های حاد به دلیل عدم رعایت بهداشت در این زندان ها و یا مبتلا به ضربات روحی به دلیل تحمل این شرایط شوند؟

چگونه این زنان می توانند به زندگی، به فرزندان، به آینده ی نامشخص در کنار خانواده شان فکر کنند در حالی که باید هر روز با ضربه های باتوم و وحشت از کتک خوردن سر بر بالین بگذارند؟ سرنوشت این زنان که بعضی از آن ها از قضا مادر هم هستند؛ در لایه های تو در تو و وحشت انگیز و غیر انسانی که حتی از کمترین امکانات اولیه برخوردار

نیست چه خواهد بود؟ سوال اینجاست که دلیل انتقال این زندانیان زن به این زندان بدون کوچکترین امکانات اولیه چیست و اگر این زندان برای این همه زندانی تعبیه نشده است، چرا باید آن‌ها در این وضعیت نگاه داشت. مگر گذراندن دوران محکومیت این زنان چگونه محکومتی است که حال با این شرایط سخت ادامه دهند که حتی ممکن است منجر به مرگ و یا از دست دادن سلامتی جسمی و روحی کامل این زنان شود. این روایت اتفاق تازه ای نیست، بلکه اتفاقاتی است که تکرار شده است و این بار به بدترین شکل و این بار نه که جان یک زندانی، بلکه جان تعداد زیادی از این زنان در خطر است. این روایت علیه فراموش شدگی است. علیه از یاد بردن زنانی که با تحمل سخت‌ترین شرایط اکنون از ما کمک خواسته‌اند. پیش از آنکه منتظر باشیم تا اتفاق بدتری بیفتد آیا وقت آن نرسیده که صدای این زندانیان از درون سلول‌های تاریک و از پشت میله‌ها شنیده شود؟ وقتی که خواندن این نامه و شنیدن وصف حال این زندانیان دل هرکسی را به درد می‌آورد چگونه است که عده‌ای آن را نادیده می‌گیرند و در انکار شرایط موجود برمی‌آیند؟ این روایت آخرین روایت نیست، اما ای کاش می‌شد که همینجا باید پایان یابد قبل از آنکه دیر شود. قبل از آنکه این زنان در زندان‌ها و شرایط سختشان فراموش شود قبل از آنکه دیگر زندانیان که احتمال انتقال آن‌ها به این زندان و با این شرایط اسف‌بار است اتفاق بیفتد و قبل از آنکه دیگر روایتی برای نوشتن باقی نماند.

پی‌نوشت:

۱- مصاحبه‌ی پدرشبنم مدد زاده با روز آن لاین <http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/-2de42370b8.html>

۲- <http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/archive/2011/may/10/article/-247b78bf0f.html/>

۳- <http://www.radiofarda.com/articleprintview/24095696.html>